

موضوعهائی است که از دانشمندان  
گنینده و یا از ایشان دیده است و کتاب  
صفة النفس و حکمتها رساله که  
بندستان و برادران خود نوشته است  
سال وفاتش بنظر نرسید

خصی باضم اول و کسر صاد  
مشهد منسوبست به خصانیز با صاد مشدد  
و آن از فرای دجیل است و ابوالحسن  
هلی بن محمد خصی در شمار مقرران  
ومتوفی ۶۶۸ بدان منسوبست

خضراوی با فتح و سکون  
منسوبست به جزیره خضراء اندلس و  
ابوعبد الله محمد بن یحیی بن هشام  
خضراوی اندلسی خزرچی انصاری  
از پیشوایان ادب و استاد شلو بین و  
صاحب کتاب اصل المقال فی ائبیه  
الافعال و کتاب المسائل النجب و  
کتاب الاقصاد بغواتد الايضاح و  
کتاب الاقتراح فی تلخیص الايضاح  
و کتاب فرر الاصباح فی شرح آیات  
الایضاح و غیر اینها و متوفی ۶۴۶  
و ابوالحکیم حسن بن عبدالرحمن بن  
عبد الرحیم خضراوی نیز در طبعه  
نحویان و ادیبان و شاعران این عصفور  
و صاحب کتاب المعید فی اوزان الرجز  
و المعید و کتاب الاعراب فی اسرار

الحركات فی الاعراب بدان منسوبند  
خصری با ضم و سکون  
منسوبست به خصربه عتی سبز بندیره از  
عرب و از این نیره است حکم بن معمر بن  
قنبر بن جعاش بن سلمة بن ثعلبة بن  
مالک بن طریف بن محارب خصری  
در طبعه شعرای اسلامی و در ذیل  
ضبط جعاش و جعدر ترجمتی کوتاه  
از او کردم این شاعر نیز نیروی خود  
را بر نظم شعر در نکوهشگری بکار  
برد و رماع بنت ابرد معروف باین  
میاده و اهدف کرد و روزگاری دراز  
یکدیگر راهجو کردند و نکوهیدند  
تا آنگاه که این میاده بکار نکوهیده  
خود پایان داد و از خصری نیز خواست  
که به صلح گرایند و خصری هم پذیرفت  
و باین ترتیب میا نشان سازش افتاد  
و آن آتشی را که مدتی میان آن دو شاعر  
شرازه پاشی کرد و بجان دو قبیله افتاد  
از سخن کوتاهی که میا نشان رفت  
مایه گرفت و داستانش اینست که  
خصری در محراب مسجد پیغمبر (ص)  
برای مردمی که گردش انجمن بودند  
قصیده خود را خواند بدین مطلع  
لمن الدیار کانها لم یعر  
بن الکباس وین برق معجر

تا باین شعر رسید در وصف ابر  
یا صاحبی الم تشیما یا رقاً  
تضع الصراد به انضیب المنع  
قدت ارقبه و بات مصداً  
نهض المقید فی الدهاس الموقر  
ابن میاده گفت نصیده سرا تو  
کیستی گفت حکم بن معمر خضری  
گفت تو از خاندان ناموران نیستی  
واز ریشه شعر روئیدن نگرفتی گفت  
برچه چیز شعر من عیب گرفتی گفت  
ادهست و او قرت (۱) ابر را با بار  
سنگین بیابان هموار بردی پرسید  
تو کیستی گفت ابن میاده گفت چرا  
از پیوند پدر جدا گشتی و بسا در شتر  
چرانت پیوستی و اما ادھاس و ایقارم  
از آنست که من از شعرم نان خوردن  
نخواستم و هر گاه مهر خا موشی بر  
لب نهی ترا بهتر باشد و از همان  
مجلس نکوهش بیکدیگر یا رسیدند  
و با معادات و مهاجرات از هم جدا گشتند  
سال وفاتش بنظر نرسید

خضرمی با کسر و سکون  
منسوبست بخضرم قبیله که در شام  
(۱) یعنی مکان هموار زمینی و نابالوسنگین  
رفتن گرفتی و این میاده از همین دو جمله  
دریافت که مصدده سرا یا باین نشانی است  
و با ناموران پیوند برساند

زیستن گرفتند نیز منسوبست بخضرمه  
که شهر است در بامه و خضر میون  
از محدثان به قبیله منسوبند  
خضیب بروزن (امیر نام  
خضیب بن عبدالرحمن وابشی زاهد  
کوفیست از محدثان اما میه و خضیب  
بمعنی رنگین است

خضیر بروزن زبیر بمعنی  
سبزک از اعلام است و نام پند و بریر بن  
خضیر همدانی مشرفی در شمار شهدان  
کربلا

خضیری با ضبط ایش منسوبست  
بخضیر به که نام معدنی بوده است  
در شرقی بغداد نزدیک قبر ابو حنیفه  
و اسمعیل بن علی خضیری در شمار  
ادیبان و فاضلان و شاعران و صاحب  
نصایف و رسائل و دیوان شعر و متومی  
۳۰۶ بدان منسوبست و اما ابو بکر  
بن ناصر الدین محمد بن سابق الدین  
ابو بکر خضیری سیوطی در طبغه  
ادیبان و مقرران و صاحب کتابی در  
قرآت و کتابی در صناعت تویح و  
غیر اینها و عوفی ۵۵۵ منسوبست  
بخضیر نام نیای خود نه بمکان  
و محتمل است وی حضری باشد چه  
نام نیای پنجم او خضرم پنجم الدین

است و زیادتى یا در آن از تصرف  
و یا اشتباه رونویسان کتاب باشد  
خطاب بافتح و تشدید آنکس  
که بسیار خطبه خواند نیز آنکس  
که بسیار در کار زنت گرفتن باشد  
و خطبه با ضم اول سخن بوعظ و  
افه رز کردنست و خطبه با کسر آن  
زنت خوانستن و با د و شیزه بر ای  
زناشویی سخن کردنست و خطاب از  
اعلام است و ابوالخطاب کنیت محمد  
بن مقلاص اسدی کوفیست رئیس فرقه  
خطابه از فرق غالبان شیعه که پیروان  
خود را با الوهیت پیبران و امامان خوانند و  
گفت الوهیت فروغیست در نبوت و نبوت  
فروغیست در امامت و عیسی بن منصور  
عباسی او را برای فساد عقیدتس کشت  
خطابی باضبط پیش منسوبست  
بخطاب پدر عمر خلیفه دوم و از آن  
پیوند است ابوسایمان حمد بن محمد بن  
ابراهیم خطابی بستی در طبقه فقیهان  
و شاعران و محدثان و ادیبان و صاحب  
کتاب غریب المعنی و کتاب اعلام  
السنن در شرح صحیح بخاری و کتاب  
معالم السنن در شرح سنن ابو داود  
و کتاب اصلاح غلط المعنی و کتاب  
العزله و کتاب شأ . الدعاء کتاب

الشجاج و غیر آنها و متوفى ۳۸۸  
و از نظم او است  
تسامح و لا نستوف حقاك كله  
و ابق فلم يستقص قط کریم  
ولا تغل فی شی من الامر واقصد  
کلا طرفی قصد الامور ذمیم  
و در مقایسه گزند رسان درندگان  
با گزند رسان آدمیان گفته و بسیار  
حکیمانه گفته است  
شر السباع الضواری دونه و زر  
و الناس شرهم ما دونه و زر  
کم معشر سلموا لم يؤذهم سبع  
و ما تری بشر أ لم تؤذ به بشر  
نیز در وصف مدارات و مرغیپ  
بان گفته است  
ما دمت حياً فدار الناس حکلمهم  
فا ما انت فی دار المدارات  
من بدرداری و من لم بدرسوف بری  
عما دلیل ندیماً للندامات  
و باید دانست که خطابی بزید بن خطاب  
پیوند رساننده با برادرش عمر بن خطاب  
خطاط بافتح و تشدید بمعنی  
بسیار نویس اما در این معنی کمتر و  
در خوشنویس بیشتر بکار رفته است  
تا جاییکه هر جا خطاط گویند مقصود  
زیبا نویس است و از مشاهیر خطاطان

### خطامی

### خطفی

### خطی

### خطای

ابو علی محمد بن علی بن مقله است که خود نیز خطا نسخ را ابتکار کرد و در مقله بیاید نیز حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب دیوان عهد الدوله مبتکر خط تعلیق امامین خط از حدود مراسلات تجاوز نکرد و بخط ترسل معروف گشت زیرا بسیار پیچیده بود و کار را بر نویسنده دشوار ساخت نیز خواجه میر علی تبریزی که خط نستعلیق را ابتکار کرد و آنرا مانند خط نسخ در تحت قاعده بیرون آورد و میر علی حسینی هروی خطاط شهیر و متوفی ۹۴۰ آنرا تکمیل کرد نیز مرتضی قلیخان شاهلو حاکم هرات خط شکسته را ابداع کرد و در هر رشته خطاطان ناموری ظهور کردند

**خطامی** با ضم و تخفیف منسوبست به خطامه که پدر تیره ایست از قبیله طی و ما زن طامی خطامی که در سلاک صحابه مندرج است بدو

بافتح اول و دوم و کسر و م نصب حدیقه بن رید بن مسلمه است نیای جریر بن عطیه شاعر شهیر عرب و او را خطفی از ایترویی گفتند

که در شعرش خطاف را بکار برده بود و شعرش اینست  
یرفعن باللیل اذا ما اسدفا  
اعناق جنات دهاقاً رجفا  
وعتقاً یا تی الرسیم خطفا

و بسیاری از شاعران عرب از الفاظی که در اشعار خود بکار گرفتند القا بمتد شدند مانند مرقش و تلمس و مزدور و غیر اینان و خطاف بمعنی جستن است و برق خا طلف بمعنی برق جهان

**خطای** بافتح و نشدیده منسوبست بخط و آن نام بخششی است در بحرین که قطیف و قطر و عقیر در آن بخش افتاده اند و نیز های خطی منسوب باین بخش است و ابو البهره جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن ناصر بن عبد الامام خطی بهرانی در شمار ادیبان و شاعران فاضلان بدان منسوبست

**خطیب** بر وزن امر بهمه خطبه خوان آنکس که مردم را اندرز دهد و راه درست را نماید و من خطابه را از دیر زمان میان اراام کار فرما بوده و خطیبان ناموری میان همه طوایف ظهور کرده اند و در دین اسلام از

آنروی که پنجم (ص) خود بخطبه خواندن پرداخت و در بعضی موارد آنرا فریضه گردمانند خطبه خواندن در نماز جمعه و عیدین فن خطابه پیشرفت شایانی کرد و خطیبان توانائی ظهور کردند و هر گاه کنیی که در خطب دانشمندان پرداخته اند یکجا فراهم آید دانسته گردد که خطابه چه اندازه در اسلام بیش از سایر ملل پیش رفته است و از آنجهان جمعی با خطیب شهره اند مانند ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بغدادی شافعی معروف بخطیب بغداد که در روزهای جمعه و اعیاد در جامع بغداد خطبه خواند وی از اعیان حفاظ حدیث است و صاحب کتاب تاریخ بغداد که در چهارده مجلد بیچاپ رسیده است و کتاب الکفایه فی قوانین الروایه و کتاب الجامع لاداب الشیخ و السامع و غیر اینها و متوفی ۴۶۴ خطیب بغداد آهنگش خوش و انگش رسا و خطش زیبا بود و در فتنه ارسلان ترکی که بر خلیفه عباسی خروج کرد از بغداد بیرون رفت و در دمشق زیست و باز ببغداد برگشت و در پایان عمر نایبنا گردید و مانند ابوالعالی محمد بن

عبد الرحمن بن عمر بن احمد شافعی معروف بخطیب دمشق که در جامع طولون دمشق خطبه خواند و بخطیب شهره گردید و در علوم عربیت با رع بود و از اوست کتاب تلخیص المفتاح که تفتازانی آنرا دو شرح کرد یکی مطول و دیگری مختصر و حکتا

الایضاح فی فنون الافصاح و متوفی ۷۳۹ و مانند محمد بن اسمعیل بن نباته معروف بخطیب مصری که در نباته پیاید و مانند ابو اسحق ابراهیم بن منصور شافعی مصری که بخطیب عراقی مشهور است از آنروی که چندی در بغداد زیست اما در جامع مصر خطبه خواند و کتاب المهنب ابواسحق شیرازی را شرح کرد و در سال ۵۹۶ در گذشت و مانند فرزندش ابومحمد عبد الحکم که پس از پدر منصب خطابه خواندن یافت و در انشاء خطب و رسائل توانا بود و شعر را نیز نیکو نظم کرد و از او است

قامت تطالبنی بلؤلؤ نعرها

لمأرات عینی تجود بدرها

وتبسمت عجباً فقلت لصاحبی

هذا الذی اتهمت به فی نعرها

و در سال ۶۱۳ در گذشت و مانند

نهاد و با این وصف در مدرسه نظامیه  
بغداد تدریس کرد و آوازه فضلش  
در آنای پیچید و پیشوای ادب در عصر  
خود گردید

خفاجه بروزن صحابه از اعلام  
است و نام نیای ابو اسحق ابراهیم بن  
ایمى الفتح بن عبدالله بن خفاجه اندلسی  
است معر وف با بن خفاجه در طبقه  
شاعران نیکو پرداز و صاحب دیوان  
شعر و متوفی ۵۲۳ و از اوست

ماللعدار کات و جوت قبله  
قد خط فیه من الدجی معرابا  
واری الشباب و کان لیس خفاج  
قد خر فیه و اکما و انابا  
ولقد علمت بکون تفرک بارقا

ان سوف یرجى للعدار صحابا  
خفاجی باضبطا بیش منسوبت  
بخفاجه که تیره از قبیله بنی عامرند  
و از این تیره است ابو محمد عبدالله بن  
محمد بن سنان خفاجی معروف با بن  
سنان در طبقه ادیبان و شاعران و  
صاحب کتاب سر الفصاحه در لغت  
از نظم او است

یا لمة کفرت و فی افواها  
الفران نیه نازاها ورشادها  
اعلی المنا بر تملنون بسیه

مس الدین محمد بن یوسف شافعی  
معر وف بخطیب جزری که در جامع  
طولون خطبه خواند و در صناعت اعراب  
و ادب تدریسی داشت و بر نظم شعر  
مهارتی و از او است شرح الفیه  
ابن مالک و شرح تحصیل و شرح منہاج  
بیضاوی و دیوان خطیب و دیوان شعر  
و متوفی ۲۱۱ و مانند خطیب حصفکی  
و در حصفکی گذشت و غیر اینان و  
اما ابو زکریا یحیی بن علی بن محمد  
بن حسن بن بسطام شیبانی معروف  
بخطیب تبریزی را ندانستم از چه روی  
خطیب گفتند و سیوطی در بیة الوعات  
گفته خطیب بوی گفتن محض پندار  
است یعنی خطیب بمعنی درست آن  
نبود وی در سلك مشاهیر ادیبان و  
اعظام لغویان منظوم است و شاگرد

و شارح سقط الزند معری و شارح  
مفضلیات و شارح دیوان منتبسی و  
ارح دریدیه و شارح لمح ابن جنی و  
شارح حماسه ابو تمام و صاحب کتاب  
الکافی در عروض و قوافی و کتاب  
مقاتل الفرسان و غیر اینها و متوفی  
۵۰۲ گویند وی پیوسته باده نوشید  
و حریر پوشید و عمامه زردوز بر سر

و بسینه نصبت لکم اعداها  
 تلك الخلابق بینکم بدریة  
 قتل الحسین وما خبت اعداها  
 و در فرط هوشمندی ابن سنان  
 حکایت کنند که محمود بنت صالح  
 حکمران حلب بر آنسر شد که ویرا  
 دستگیر کند ابن سنان خود را بعلیه  
 اعزاز رسانید و متحصن شد محمود بابو  
 نصر محمد بن نحاس و زیر خود که  
 با ابن سنان بشدت دوست بود گفت نامه  
 دوستانه با بنویس و او را بحلب بخوان  
 ابو نصر نامه را چنانکه محمود گفته  
 بود نوشت و در پایان نامه نوشت  
 ان شاء الله و نون را مشدد کرد خفاجی  
 وقتی نامه را خواند و بنون مشدد رسید  
 دانست که اشاری است بکشتن او  
 ما خود از قرآن ان الملاء یا تمرون  
 بک لب قملوک در جواب اظهار اطاعت  
 کرد اما در پایان نوشت انا العادم  
 المعترف بانعام و همزه را مکسور و  
 نون را مشدد کرد ابو نصر وقتی نامه  
 را گشود دانست که قضیه را در یافته  
 است و اشاره است بآیه قرآن و انالین  
 ندخلها ما اذاه و اقیها ما اذام که در شهرند  
 ما بشهر اندر نشویم و شاد شد اما محمود  
 بر ابو نصر سخت گرفت و ابو نصر

ابن سنان را با خشکناججه (خشکنازک)  
 زهر آلود سال ۶۶۶ کشت و نیز از  
 آن تیره است شهاب الدین احمد بن محمد  
 بن عمر مصری خفاجی در شمار ادیبان  
 و فاضلان و صاحب کتاب ریحانة الالباء  
 فی طبقات الادباء و کتاب شفاء العلیل  
 و شرح درة النواص و شرح شفاء قاضی  
 عیاض بنام نسیم الریاض و متوفی ۱۰۶۹  
 خفاف با فتح و تشدید بهمن  
 کفشگر و کفش فروش لقب ابوبکر  
 یحیی بن عبدالله جدای مالقی ا  
 معروف بخفاف در طبقه نحو یان و  
 شاگرد شلویین و شارح کتاب سیبویه  
 و شارح ایضاح ابو علی فارسی و  
 شارح لمع ابن جنی و در سال ۶۵۷ در  
 فاهر مدرکند

خفیری بافتح و سکون منسوبست  
 ر و آت نام بلو کیست درة  
 جنوی شیراز و شمس الدین محمد بن  
 احمد خفیری در شمار اعلام حکیمان  
 و منجمان و شاگرد امیر محمد صدر  
 الدین دشتکی و صاحب کتاب منتهی  
 الادراک فی مدرك الافلاک در هیئت  
 و کتاب النکلمة فی شرح النذکره  
 مشهور بتذکره خفیری و رساله در انبات  
 واجب و رساله در علم رمل و رساله

در حل مالا ینحل و حاشیه بر شرح  
حکمة العین بنام سواد العین و حاشیه  
بر اوائل شرح تجرید و غیر اینها خفزی  
از آن پس که در شیراز کسب داس  
کرد بککاشان رفت و در آن مهر  
زیست و هم در آن شهر سال ۹۴۲  
در گذشت

خلاد با فتح و تشدید آنکس  
که پیوسته بیاید و آن نام جمعی از  
صحابه و معدنان است و این خلاد  
کنیت مشهور ابو محمد حسن بن  
عبده الرحمن بن خلاد را مهر مزی  
ت در طبقه ادیبان و اخباریان و در  
تصنیف راه جاحظ را رفت و از لوست  
کتاب ربيع المتیم فی اخبار المشاق  
و کتاب الملل فی مختار الاخبار و  
کتاب امثال النبی و کتاب الرجحان  
بین العسن و الحسین (ع) و کتاب  
النوادرو الشوارد و کتاب ادب الناطق  
و کتاب الرثاء و النعازی و کتاب الشیب  
الشباب و کتاب ادب المواجد و کتاب  
لسناهل و الاعطان و الحنین الی  
الایوطان و غیر اینها و در حدود ۳۶۰  
در گذشت

خلال با فتح و تشدید سر که  
فروش را گویند و آن لقب ابو محمد

عبده الله بن نجم بن شاس اس در  
فقیهان مالکی و صاحب کتاب الجواهر  
الشمیة فی مذهب عالم المدینه و متوفی  
۶۱۶ و نیز لقب ابو الغنایم محمد بن  
احمد بن عمر خلال است در طبقه  
نحویان و لغویان و شاگرد سیرافی و  
ابو هلی فارسی و ابو الحسن رمانی و  
نیز لقب ابوسلمه خلال طحی بن  
سلیمان همدانیست و زیر ابو العباس  
سفاح و اول کسی است که وصف وزیر  
گرفت و پیش از او کسی را وزیر  
نگفتند و میان سفاح و ابوسلمه خلال  
الفتی بود و شبها بایکدیگر گذرانند  
چه از یکطرف ابوسلمه تر و تمند  
بود و ثروت خود را در راه پیشرفت  
دعوت عباسیین گذاشت و از طرف  
دیگر ادیب و هیرین سخن و نیکو  
مبضر بود اما دولت بر او نبایید و  
بمستور ابو مسلم خراسانی شبانه  
ششیر کشان بر او تاخند و او را  
کشتند و بامدادان گفتند که خوارج  
او را کشتند و این قضیه در سال ۱۳۲  
اتفاق افتاد و مدت وزارت ابوسلمه  
چهار ماه بود و باید دانست که ابو  
سلمه سر که فروش بود بلکه در کوی  
سر که مروشان زیست و بخلال هم.



## گردید

خل بفتح و تشدید در چندین معنی بکار رفته است. سرکه - لاغر اندام - کهنه جامه - دریدگی جامه - لاغر و فریه و در این صورت از اضداد است و ابن الخلل کنیت ابو الحسن محمد بن مبارک بغدادی است در طبقه نقیبان شافعی و صاحب کتاب توجیه التنبیه و متوفی ۵۵۲ ابن الخلل خطش زیبا و دلچسب بود و مردم خواهران آن بودند و بیسپاه استغنا (پرسیدن حکم) بی آنکه بدانستن حکم نیازی داشته باشند از او استفتا کردند و کار را بر او سحت و وقت را از او گرفتند ناچار قلم را شکست و جواب پرسشها را با خامه شکسته نوشت و با این حیلت از رنج فتوی نوشتن دست

خلدون با فتح و سحکون بروزن کم خون نام نیای ابو زید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون اشبیلی است معروف با بن خلدون از اعلام مورخان و ادیبان و در علم اجتماع بارع بود و از مقدمه که بر کتاب تاریخ معروف خود العبر نوشته اندازه احاطت او بعلوم دانسته گردد این خلدون در سال ۶۳۲ از

مادر زاد و پس از فرا گرفتن علوم ادبیه و منطق و فلسفه رهسپار دربار امراء و شاهان گردید و شایسته زندگانی سیاسی شد و در پیشرفت کار خود يك سیاست را دنبال کرد که از هر مطلوب و یا ناتوانی زود باید برید و بقیروزمند و توانا پیوست از این روی بامیری پس از امیر دیگر پیوست تا آنگاه که از کار ناتوان گردید و یا برای انجام تألیف جاوید خود ناچار از کار کناره گرفتن بود و مشهور ترین آثارش را که همان کتاب تاریخ العبر است نوشت و نیز کتابی بنام تاریخ البربر در تاریخ بربریان نیز مقدمه مشهور خود را شامل کلیه علوم متداول آنروزی پرداخت و در سال ۸۰۸ در قاهره در گذشت

خلدی با ضم و سحکون منسوبست بخلد نام محلی در بغداد که قصر خلد از بناهای منصور عباسی در آن محلت بوده است و ابو القواص جعفر بن محمد بن نصیر خلدی از مشایخ صوفیه و متوفی ۳۴۸ بدان منسوبست

خلعی با کسر اول و فتح دوم منسوبست بخلع جمع خلعت بمعنی

جامه که بدیگری بخشند و یا مخصوص  
جامه دوخته و خلعی کسی باشد که  
خلعت فروشد و آن لقب ابو الحسن  
علی بن حسن بن حسین قاضی موصلی  
است معروف بخلعی از آن روی که  
در مصر بملوک خلعت فروخت در طبقه  
محدثان و شاعران و پیرو مذهب شافعی  
و حافظ احادیث بسیار و ابو نصر احمد  
بن حسین بزاز هر آنچه را که از او  
شنید در کتابی فراهم کرد و آنرا  
خلعیات نامید و از قصائد مشهور او  
قصیده را به او است در ستایش امیر  
مؤمنان بدین مطلع

سارت بانواع هلمك السیر

وحدثت عن جلالك السور

خلف بانفتح اول و دوم آنکس  
که پس از دیگری آید و باین اعتبار  
فرزند را خلف گویند و پدر را سلف  
و باز با همین نظر گذشتگان را  
اسلاف گویند و حاضران را اخلاف و  
خلف از نامهای متعارف عربست و  
جمعی از صحابه و محدثان و شاعران  
و دانشمندان بدان نام بافتند

خلفانی باضم و سکون  
منسوبست بخلقان بر وزن عثمان جمع  
خلق بر وزن قمر بمعنی جامه های

کهنه و خلفانی کسی را گویند که  
جامه های کهنه بفروشد و آن لقب  
عبد الکریم بن هلال جمعی است از  
محدثان امامیه

خلکان این لغت را سه هیئت  
ضبط کرده اند - ۱ - بانفتح اول و تشدید  
لام مکسور و این ضبط از دو ضبط  
دیگر مشهور تر است و بر اساس این  
ضبط گویند که نیای صاحب ترجمت  
که سپس آید پدر آن خود بالید  
کسی از حاضران گفت خلکان ای  
کذا یعنی این سخن را که پدر نام  
کیان بودند رها کن و خلکان بر او  
ماند ۲ باضم اول و تشدید لام مفتوح  
۳ با کسر اول و لام

نگارنده گویند این اختلاف  
نشان دهد که هر سه ضبط پایه درستی  
ندارد و اساس آنها پندارست مخصوص  
ضبط اول که حکایتی از خود ضبط  
ساخته اند و ضبط را بدان حکایت  
آراسته اند و نظیر این ضبطهای پنداری  
در مورد نام شهرها و دیها و کشورها  
و پاره از اعلام مردان و زنان بسیار  
دیدم شود و آنچه نظر درست آید  
اینست که خلکان عرب است و ریشه  
آن فارسی است اما ریشه آن معلوم

نیست و در صورتیکه ریشه تعریف در دست نباشد دشوار است که اصل آنرا تعیین کرد و دور نیست که از دو کلمه فارسی و عربی مرکب باشد مانند عبدکان و در بختکان گذشت که در زبان فارسی لفظی که بهای غیر مملووظ مختوم باشد در جمع بگاف بدل شود و اینکار را با الفاظ عرب نیز کرده اند مانند عبدکان و قصبگان و سفلیگان و هرگاه نگوییم که این ترکیب غلط است ناچاریم آنها را نوعی از تفریس بشمریم و قیاس در جمع فارسی الفاظ مختوم بهای مملووظ حفظ کلمه است و افزودن الف و اون با آخر آن اگر از جانداران باشد مانند روبهان در جمع روبه مخالف رو باء و مانند کبان در جمع که بمعنی خرد و مهان در جمع که بمعنی بزرگ و در جمع قصبگان و سفلیگان قصبهان و سفلیهان باری نادر ریشه خلکان در فارسی دانسته نگردد تاوان اصل آنرا نشان داد و ضبط مشهور آن در عربی همان ضبط اول است و خلکان نام نیای چهارم شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن

خلکان است از دو دمان برامکه و از نواد فارسیان و متولد در اربل سال ۶۰۸ و در طبقه ادیبان و مورخان و صاحب تاریخ مشهور و فیات الایمان فی ابتداء ابناء الزمان شامل ۸۶۴ ترجمه و صلاح الدین صفندی شارح لامیه العجم ذیلی بر آن نوشت و آنرا الوافی بالوفیات نامید و شیخ تفری بن برزی در تقسیم آن کتابی نوشت بنام المنهل الصافی والوافی بالوافی ابن خلکان در اصول عقاید پیرو اشاعره بود و در فروع عیوشافعی و در مصر بزیست و منصب قضا داشت و در سال ۶۸۶ در گذشت

خلعی باضم و سکون منسوبست  
بغلم از قرای بلخ و ابو عمرو عثمان  
بن محمد بن احمد خلعی در شمار  
قتیهان و خطیبان بدان منسوبست

خلنجی با فتح اول و دوم  
منسوبست بخلنج مغرب خدنگ و  
آن نام درختی است سخت که از چوب  
آن تیر و نیزه و ظرفها سازند و تیر  
خدنگ تیر است که از چوب آن تراشند  
و سازند و خلنجی کسی را گویند که  
سازنده چنان ابزار از چوب خلنج  
باشد و یا فروشنده آنها و آن لقب  
احمد بن عبدوس خلنجی است در شمار

محدثان و صاحب کتاب نوادر

خلید بروزن زبیر مصنف خلد  
از اعلام است و نام ابو الریبع خلید  
بن اوفی شامی در شمار محدثان است  
خاصه و نام خلید عین در طبقه شعراء  
و در عین بیاید و خلیدی منسوبست  
بخلید نیای عیسی بن حماد خلیدی  
کوفی از محدثان امامیه

خلیج بروزن امیر آنکس که  
برده شرمگینی بدرد و آن لقب ابو  
علی حسین بن ضحاک بن یاسر بصری  
است در طبقه اول از شعراء دولت  
عباسی و معاصر با ابونواس و در ریشه  
از مردم خراسان بود اما در بصره از  
مادر زاد و نشو و نما کرد و او را از  
آنروی که بسیار شوخ (۱) و بیباک بود  
خلیج گفتند و با این وصف نزد خلفاء  
مکانتی داشت مگر مأمون که او را  
از پیش خود براند برای ابن شعری  
که در ستایش امین گفته بود  
هلا بقیه لست فاقنا

(۱) شوخ در فارسی بمعنی چرك است  
که بر بدن و لباس نشاند نیز بمعنی فضول  
و سررم برابر خلیج عربی و در سوخی  
بهستی خوشمزگی و غوس طبعی و شیرین  
سخنی و لطیفه گوئی برابر مزاح عربی  
هج بخار نرفته است

ابدأ وكان لتبرك التلف  
فلقد خلفت خلافتاً سافوا  
ولسوف يهوز بعدك الخلف  
اما از آن پس حصه مأمون  
در گذشت و معتصم جای او نشست  
خلیج را از بهره طلبید و خلیج نیز  
او را بقصدی که مطامش ایست  
ستود

هلا سالت نلد د المشانق  
و مننت قبل فراقه بتلاق  
معتصم او را نزد يك گرفت و  
دهانش را از گهر های گرا نیها پر  
کرد و خلیج در غزل نیز زیر دست  
بود و از ارست

صل بغدادی خلد يك تلقی عجیبا  
من معان یخار فیها الضمیر  
فیخذ يك للر بیع ریاض  
و بغدادی من الدموع غدیر  
و در سال ۲۵۰ در گذشت

خلیلی منسوبست بنخلیل که  
شهر کیست در فاسطین و قبر ابراهیم  
خلیل الرحمن و اسحق و یعقوب و  
یوسف (ع) در آنجا است و عبدالعطی  
بن معیی الدین خللی در طبقه و فیهان  
شامی و صاحب تألیفات و رسائل و  
و متوفی ۱۱۵۴ بدان منسوبست

خمار - خمایجان - خمرگی - خمری - خمری - خمیشی - خمیر - خمیس - خمیسی

داشته اند

خمار با فتح و تشدید بمعنی  
مفروش و ارباب خمار ذنبت مشهور  
ابوالخیر حسن بن سوار بن بابایان  
بهرام بننداد است در طبقه افاضل  
محققان و فیلسوفان و معاصران ابن  
ندیم و صاحب کتاب التیول و کتاب  
تفسیر ایسا غربی و کتاب سیرة  
الفیلسوف و کتاب الصدیق والصدامة  
و کتاب الهاللة والفوس والضباب و  
غیر اینها و در سال ۳۳۱ از مادر زاد  
خمایجان باضم اول منسوب است  
بقریه خمایجان از فرای کا زر و  
شیراز و ابو عبدالله محمد بن حسن بن  
احمد خمایجان در شمار فقیهان و  
مجددان بدان منسوب است

خمرگی باضم و سکون  
منسوبست بخمرک بروزن ارتک و  
آب قریه ایست در ماوراءالنهر و ابو  
الرجاء مؤمل بن مسرور شاشی خمرگی  
در شمار مجددان و متوفی ۵۱۶ بدان  
مربوط

خمیری باضم اول و دوم است  
هر جمع خمار بمعنی سرپوس زنان  
و خمری صسی را گویند که مخرج  
زبان فرود شد و آن لقب ضمنی از مجددان  
است از آن روی که پیشه خمارروشی

خمیری باضم و سکون  
منسوبست بخمری مخفف خمیس  
خری (پنج دبه) و آن نام پنج دیهی است  
در خراسان و ابو المجاسن عبدالله بن  
سعید بن محمد خمیری در طبقه مشاهیر  
فضلا و متوفی ۵۴۵ بدان منسوب است  
خمیشی باضم اول و سکون  
و سکون سوم و فتح نای نه منسوبست  
بخمیس از فرای سمرقند و ابو یعقوب  
یوسف بن حیدر خمیشی سمرقندی  
در طبقه فقیهان بدان منسوبست

خمیر بروزن ریز مصر حمر  
نام خمیرین زیاد است در شمار مجددان  
خمیس بروزن امیر لشگری  
را گویند که از پنج گروه فراهم گردد  
معدنه - قلب - میانه - میسره - ساقه  
و از اعلام است و ارباب

مشهور ابو عبدالله حسین بن نصر بن  
محمد بن حسین که بی موصلی جهنی  
است در طبقه فقیهان شافعی و از  
شاگردان ابو حامد غزالی و صاحب  
کتاب مناقب الابرار و کتاب اخبار  
المنامات و غیر اینها و متوفی ۵۵۳  
و خمیس نام نای پنجمین او است  
حمد باضم پس منسوب

بخمیس و آن نام نیای ابواسحق  
خازم بن حسین خمیسی است در شمار  
محدثان اما میه

خناجنی باضم اول و کسر جیم  
منسوبست بخناجن از قرای بن و ابو عبد  
الله محمد بن احمد بن عبدالله خناجنی در  
شمار محدثان بدان منسوبست  
خناصری باضم اول و کسر  
صدا بی نقطه منسوبست بقریه خناصر  
از قرای حلب و منتهی آنرا در شعر  
خود آورده و گفته است  
احب حبیباً الی خناصره

و حکم نفس تعجب میبایها  
و او یزید بن خالد بن محمد بن  
هانی خناصری در طبقه محدثان بدان  
منسوبست

خنافر باضم اول و کسر فا  
بر وزن مشاور نام خنافر بن عوام  
حمیری است در شمار کاهنان عرب باز  
قبیله حمیر که بشرف صحبت پیغمبر  
(ص) رسید و دین اسلام پذیرفت

خنبونی بافتح و سکون  
منسوبست بخنبون بر وزن کم خون  
از قرای بخارا و ابوالقاسم و اصل بن  
حمزة بن علی بن نصر خنبونی در شمار  
محدثان که در طلب حدیث سفرها

کرد و شهرها بگردید و شاید حدیث  
بدید بدان منسوبست

خندف با کسر اول و سوم و  
سکون نون لقب لیلی دختر حلوان  
بن عمران زن الیاس بن مضر بن نزار  
است و یزید در مخرجش پیوند خود را  
باو خواسته است چنانی که گفته است  
لست من خندف انت لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل  
و خندف قسمی از تند رفتن است  
خندقی منسوبست بهندقی بر  
وزن جعفر و آن نام معنی است در  
جرجان و ابو تمیم کامل بن ابراهیم  
خندقی جرجانی بدان منسوبست و نیز  
نام قریه ایست در بیرون قاهره و ابو  
عمران موسی بن عبدالرحمن خندقی  
در میسی (۱) در شمار محدثان بدان  
منسوبست

خنساء بر وزن صحراء زنی  
را گویند که بینی او پس رفته و سر  
بینش افتد کمی بلند باشد نیز بمعنی  
ماده گاو کوهی و این معنی اخیر  
گویند خنساء لقب تمارس (۲) دختر

(۱) در میسی منسوبست بر وزن  
زیر و آن نام وضعی است در خطاط مصر  
(۲) تمارس باضم اول و کسر ضاد نقطه دار

خنلیقی

خنپس

خوات

خوانیمی

همرو بن شریدین ریاح بن علیہ سلمیہ  
 است در طبقه اول از زنان شاعره که  
 در دوران جاهلیت و اسلام و ادبیات  
 ویر پیغمبر (ص) در آمد و دین اسلام  
 را گردن گرفت و در آغاز پیدایش  
 ذوق نظم شعر در او دو شعر و سه شعر  
 نظم کرد تا آنگاه که برادرش معاویه  
 و سپس صفیر در گذشتند و قریبش  
 از شدت علاقه که با برادران خود  
 خصوصاً با صفیر داشت به شدت درخشیدن  
 گرفت و بدرنیت سرائی پرداخت و  
 بیشتر اشعارش در مرثیه است مانند  
 این بیت که کسی بر او در مضمون آن  
 پیشی نگرفته است

اشم ابلج تأتم الهداة به

گناه علم فی رأسه نار

نیز از اوست

مثل الردینی لم تعکبر شیبهه

گانه تععت طی الثرب اسوار

لم ترأه جارة بمشی بساحتها

لریبه حین یفعلی بینة الجار

لردی به الدهر منها فوی مزومة

لما حنننا ان اصغار و اعکبار

یوما با و جمع منی یوم فارسی

لما هر احلاء و امرار

و خنساء در سال ۶۴۴ میلادی در گذشت

خنلیقی با ضم و سکوت  
 منسوبست بخنلیق از قرای دربند و  
 حکیم بن ابراهیم بن حکیم خنلیقی  
 دربندی در طبقه فقیهان شافعی و  
 شاگرد غزالی و متوفی ۵۳۸ بدان  
 منسوبست

خنپس بر وزن زیر نام خنپس  
 قرشی صحابی است شوهر حفصه  
 دختر عمر بن خطاب و در جنگ احد  
 جراحتی یافت و بر آن اثر جان داد  
 و پیغمبر (ص) پس از او حفصه را بزنی  
 گرفت و او بن خنپس کنیت مشهور  
 ابو عبد الله محمد بن عبدالرؤف بن  
 محمد بن عبد الحمید قرطبی است  
 در شمار ادیبان و کاتبان و مورخان  
 و صاحب کتابی در

متوفی ۳۴۳

خوات با فتح و تشدید و او بمعنی  
 دلیر - نیز کسیکه هر ساعت خورد  
 اما کم خورد نام خوات بنت جبیر  
 صحابه است

خوانیمی با فتح اول و دوم  
 منسوبست بهودیم جمع اسم بمعنی  
 انگشتر (۱) و خوانیمی همکسی را

(۱) انگشتر مخمف انگشتر است بمعنی  
 (جایزه در مرتبه اول صحنه بعد)

گویند که انگشتر بفروشد و آن لقب حسین بن علی خواتیمی و نیز لقب خالد خواتیمی است که هر دو در شمار معبدان امامیه و هر دو غالی مذهب بوده‌اند و امانان را بیش از حد خود بالا برده‌اند

خواجو بر وزن بازو و در خواجه معنی آن بیاید و باید دانست که واو خواجو جای های خواجه نشسته است و در این واو معنی است که جای نگارش آن اینجا نیست و خواجو تخلص کمال الدین ابوالمطاه محمود بن علی بن محمود کرمانی است از مشاهیر شعرای غزلسرای ایران و دیوانش شامل قصاید و غزلیات و مقطعات است و پنج مثنوی نیز پرداخته ۱ روضه الانوار بسبک مخزن الاسرار نظامی ۲ گل و نوروز بر وزن خسرو شیرین نظامی ۳ کمالنامه هموزن

(بقیه از صفحه قبل)

در انگشت و انگشتری کسی است که پیشه انگشترسازی دارد مانند زرگری و مسگری و آهنگری و بسازگانی و رنگریزی و رنگریزی (رنگرز سبغ و رنگریز طراح است «نقشه کش») و بای آن جزو ریشه کلمه نیست و این اشتباه از ادیبان است که پنداشته‌اند بای انگشتری جزو کلمه است و از اغلاط خواص است

هفت پیکر نظامی و گوهر نامه در اخلاق و تصوف و صای و سایون که داستانهای عاشقانه است بجز تفاوت.

خواجو در بهار جوانی بشاعری شهره گردید و سفرهای بشام و فلسطین و حجاز و عراق کرد و خاطرش بتصوف گرایید و بملا، الدوله سمناوی ارادت ورزید و در شیراز سال ۷۵۳ در گذشت و از اوست در وصف کاملان

آن معرمان مخزن اسرار کردگار  
آن مالکان تختگاه ملک اقتقار  
پیران نوجوان و جوانان پیر طبع  
دیوانگان عاقل و مستان هوشیار  
پابسته همچو کوه و جهاک گرد چون فلک  
بغشند همه چون نخل و تپید است چون چنار  
هم ناظران روضه و هم روضه را نظیر  
هم زایران کعبه و هم کعبه را مزار  
از روضه مضایق تقلید شایسته  
در سایه سرادق تحقیقات قرار  
خواجه بمعنی سرور است

خواه مہترخانہ و شہر و کشور باشد  
و خواہ سرور مردم خواہ مصدر کار  
باشد مانند وزراء و حکام و خواہ  
مصدر کار نباشد و از مشاہیر خواجگان  
خواجہ نظام الملک ملوس است و در  
رادکالی بیاید نیز خواجہ نصیر الدین



محمد بن محمد بن حسن طوسی است و در طوسی بیاید نیز خواجه عبد الله انصاری است و در انصاری گذشت نیز خواجه شمس الدین شیرازیست و در حافظ گذشت نیز خواجه رشید الدین محمد فضل الله بن ابی الخیر عماد الدولة بن موفق الدولة علی همدانی وزیر الجایتو محمد خدا بنده و صاحب تألیفات سودمند مانند کتاب جامع التواریخ در تاریخ عالم از آغاز خلقت تا سال ۷۰۳ و کتاب جامع التصانیف و کتاب لطایف الحقایق در اخلاق و معارف و حکم و کتاب مفتاح التفاسیر و کتاب بیان الحقایق و مکاتبات رشیدی و غیر اینها خواجه رشید الدین در آغاز پیشه طبابت داشت و سپس طبیب مخصوص ابا قاضی گشت و آنگاه وزیر و در دوران وزارت کارهای بزرگی کرد و اموال بسیاری صرف ساختمان مدرسه و مسجد و بیمارستان و انتساخ کتب و کتابخانه کرد تا در زمان پادشاهی ابوسعید بهادر اتهام مسموم کردنش سلطان الجاینورا ویرا در تبریز سال ۷۱۸ گشتند نیز خواجه شمس الدین جوینی و خواجه عطا ملک جوینی که

در جوینی گذشتند نیز خواجه سعد الدین محمد آوجی ( آوج نیز مغرب دیگر آوه است و آن دیهی است در شش فرسنگی قم ) وزیر دانستند و دانش دوست که چندی وزیر غازان خان و الجایتو بود و علامه حلی رساله سعیدیه را بنام او نوشت و نظام الدین نیشابوری شرح مجسطی را بنام او پرداخت لکن در پایان روزگارش برگشت و بقتل رسید

خواری منسوبست بخوار و روزن باروان نام بلو کیست از توابع تهران شامل هفتاد قریه که مجموع آنها را خوار گویند و ابو یحیی زکریا بن مسعود خواری در شمار معدنان بدان منسوبست نیز خوار بنا بگفته باقوت قریه ایست از فرای بیهق نیشابور و ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن احمد خواری بیهقی از ائمه حدیث و متوفی ۵۳۶ و تاج الدین محمود بن ابی المعالی خواری نیشابوری در شمار ادیبان و لغویان و فاضلان و صاحب کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب و تا حدود سال ۵۸۰ زنده بود بدان منسوبند

خوارزمی منسوبست بخوارزم

و آن نام بهمنی است وسیع میان رود  
جیحون و کرانه شرقی دریای خزر  
و همان نام را بشهری که در آن  
واقعت داده اند و خوارزمشاهیان که  
از سال ۴۷۰ تا سال ۶۲۸ سلطنت کرده  
اند شاهان همان سرزمین اند و جمعی  
از اعلام نیز از آنجا برخاسته اند از  
جمله موفق الدین احمد خوارزمی که  
در اخطب گذشت و از جمله ابوبکر  
محمد بن عباسی خوارزمی که در طبر  
خزی بیاند و از جمله صدر الافاضل  
ابو محمد قاسم بن حسین بن محمد  
خوارزمی در شمار ادیبان و فاضلان و  
شاعران و فقیهان و صاحب کتاب العجوة  
و کتاب السبکة و کتاب التجمید هر  
سه در شرح مفصل و کتاب التوضیح  
در شرح مقامات و کتاب شرح سقط  
الزند و کتاب لهجة الشرع در شرح  
الفاظ فقه و کتاب شرح النموذج و  
کتاب خلوة الریاحین در محاضرات  
و کتاب عجائب النعوت و کتاب عجالة  
السفر در شعر و کتاب بدائع الملح و  
کتاب شرح الیمینی لغتبی و از اوست  
من کان یفخر بالبنیان و الشرف (۱)  
(۱) شرف با ضم اول و فتح دوم جمع  
شرفه بمعنی کنگره است و باشرف بمعنی  
بزرگی و بلند مقامی جناسی نیکو دارد

فلیس فخری بغير السجدة و الشرف  
ما قيمة الدار لو لا فضل ساکنها  
وای وزن بنوت النبر للصدف  
ان کان یجینی خشب مسندة  
قلست اکرم نجل من بنی خلف  
صدر الافاضل در سال ۵۵۵ از  
مادر زاد و سال وفاتش بنظر فرسید  
خواص بافتح و تشدید بمعنی  
زنبیل باف نیز بمعنی برگ خرمای  
فروش است چه خواص بمعنی برگ درخت  
خرماست که از آن بوریان و زنبیل و  
بادزن و چیزهای دیگر ساختند و آن لقب  
ابو اسحق ابراهیم بن احمد بن اسمعیل  
است از اعلام صوفیه و متوفی ۲۹۱  
خوافی منسوبست به او و از  
بلوک نیشابور و مرکز آن نیز خواف  
نام دارد و از این قریه است ابوالمظفر  
احمد بن محمد بن مظفر خوافی در  
طبقة فقیهان شافعی و همدرس ابو  
حامد غزالی و مشهور بحسن مناظره  
و متوفی ۵۰۰ در طوس گویند غزالی  
بهره داشت چو می را از تصانیف و تألیفات  
که پرداخت برد و ابوالمظفر در حسن  
مناظره نیز ابو منصور عبدالله بن سعید بن  
مهدی خوافی در طبقة ادیبان و حاسبان  
و شاعران و کاتبان و صاحب کداب خلق

الانسان و کتاب رجمة العفریت در  
 وده مری و متوفی ۴۸۰ وی خواری را  
 ترك كرد و در بغداد زیست و در همان  
 شهر در گذشت و از اوست  
 فلانیاس اذا ماسد یاب

فارض الله واسعه المسالك  
 ولا تجزع اذا ما اعتاس امر

لعل الله يحدث بعد ذلك  
 نیز محمد بن حسام الدین خوانی  
 مشهور باین حسام در شمار پارسیان  
 و شاعران و صاحب دیوان قصاید در  
 سنایش اتمه علیهم السلام و نیز مثنوی  
 خاوران نامه در شرح غزوات علی بن  
 ایطالب (ع) بجز تقارب که بضاور نامه  
 معروف است وی پیشه کشتکاری  
 داشت و از همان رهگذران خورد  
 و اشعاری که روزانه نظم کرد بر دسته  
 بیل نوبت و سپس آنها را باوراق  
 سپرد و در سال ۸۷۵ در گذشت و قبرش  
 در روستای خوسف در کنار رودی  
 واقعست و از اوست

بر بود دل زدستم بگرشمه دلستانی  
 صنمی سمن گذاری قمری شکر زبانی  
 بدو جزع سحر سازی بدو امل حقه بازی  
 بدو لاله دلنوازی بدو ناله جان ستانی  
 نیز میر قوام الدین نصر الله خوانی

در شمار صوفیان و صاحب کتاب  
 جنون المعانین و معاصر شاهرخ میرزا  
 و متوفی ۸۳۰ و از اوست

آخر به کند فلك شمار من و تو  
 باز اندازد بعشر کار من و تو  
 هم پیش من و پیش تو آرد آنروز  
 کردار من و تو کردگار من و تو  
 نیز رکن الدین محمود خوانی  
 در طبقه صوفیات و مرید خواجه  
 مودود چشتی و ملقب بشاه سنجان و  
 این لقب را از پیر راه خود خواجه  
 مودود گرفت و سنجان جواند او است  
 از قرای خواری و در سال ۵۹۹ در گذشت  
 و از اوست

غواصی کت گرت گهر میباید  
 غواصان را چار هنر میباید  
 سر رشته بدست یار جان بر کف دست  
 دم نازدنت و قدم ز سر میباید  
 خوجانی با ضم و مسکون  
 منسوبست بخوجان از قرای نیشابور  
 و ابوالفضل محمد بن علی بن منصور  
 خوجانی در شمار محدثان و متوفی  
 ۵۳۸ بدان منسوبست و دور نیست  
 همان خبوشان باشد که در تعریب  
 بآن هیئت در آمده است  
 خورا با ضم و مسکون واو

بنا بر ضبط علامه در ایضاح الاشتباه  
لقب محمد بن موسی کوفی است در شمار  
تقات معدنان خاصه و صاحب کتاب  
الصلوة

نگارنده گوید هیچ ندانستم  
از چه روی او را خورا گفتند اینست که  
بهمان ضبط علامه اکتفا کردم

خورجانی باضم و سکون این  
لفظ را نیز چنان که نوشتم در ترجمت  
محمد بن موسی خورجانی راوی  
حدیث زیارت سلمان ضبط کرده اند  
و چنین باندیشه رسید که جوزجانی  
است منسوب به جوزجان جائی که یحیی  
بن زید بن علی بن العسین در آن  
کشته گردید و ضبط آن گذشت و  
خورجانی معروف آن و با عرب دوم  
آن باشد و یا اشتباه دو نویسان  
خوری باضم و سکون  
منسوبست بخور از قرای بلخ و ابو  
عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالحکیم  
خوری در شمار معدنان و متوفی ۳۰۵  
بدان منسوبست

خوریانی باضم و سکون  
منسوبست بخوریان از قرای سطا  
و خواجه نظام الدین رستم خوریایی  
در شمار شاهران نیکو پرداز و دارای

دیوان قصیده و غزل و متوفی ۸۳۴  
بدان منسوبست

خوزانی باضم و سکون  
منسوبست بخوزان و آن نام چندین  
موضع است از جمله قریه خوزان مار  
بین اصفهان که خوزان معرب آنست  
و ابراهیم بن غیاث الدین محمد خوزانی  
اصفهانی در شمار فقیهان امامیه و  
صاحب چندین رساله درباره از فروع  
فقّه مانند رساله فی ان الدرهم والدنانیر  
مثلیات او قیامان و رساله فی تعریف  
الفناء و این رساله رد بر سید ماجد  
بهرانی است و احمد بن محمد خوزانی  
اصفهانی در طبقه شاعران بدان منسوبست  
و از شاعر خوزانیست

خذنی السباب من ابوی بنصیب  
ان المشیب الیه غیر حیبه  
ودع اغترارک بالاسباب و عاره  
فالشیب احسن من سواد خض  
خوشی بافتح و سکون  
منسوبست بخوش و آن ناحیتی است  
است در ریخارسان از اعمال بلد  
ابو علی حسن بن اس علی بن حسین  
۱۵

و متوفی ۵۱۸ بدان منسوبست  
خوشی باضم و سکون بمعنی

تثومند و نیکو سرشت نام خوخط بن  
 عبد العزی و خوخط انصاری است که  
 هر دو در سلك صحابه منظومند  
 خولانی با فتح و سکون  
 مشهورست بخولان بن عمرو بدر قبیله  
 که در شام زیستند و ابو مسلم عبدالله  
 بن ثوب خولانی از اعلام تابعان و  
 یکی از هشت زاهد مشهور و متوفی  
 ۵۲ بدو منسوبست نیز ابو عبد الرحمن  
 طاوس بن کیسان خولانی یدانی وی  
 نیز از اعلام تابعان و در شمار مقیبهان  
 و پارسایان و متوفی ۱۰۶ ابن خلکان  
 نوشت که یکروز پیش از ترویج در  
 مکه از جهان برفت و از فزونی مردم  
 جنازه را بیرون بردن نتوانستند  
 تا ابراهیم بن هشام مخزومی امیر  
 مکه پاسبانان بر ستاد که مردم را از  
 مزاحمت یکدیگر باز دارند و عبدالله  
 بن حسن بن حسن علی بن ابیطالب (ع)  
 سریر (تاوت) را بردوش نهاد و عماله  
 اش از سرش بیفاد و ردایش از پشت  
 سردرید نیز احمد بن محمد اشیلی  
 معروف بابن ابی ر خولانی در طبقه  
 شعرای توانا تا جایکه قدرت او را  
 بر نظم کسی انکار نکرد و این غزل  
 دلپذیر از او است

لم تدر ما خلدت عینای فی خلدی  
 من الفرام و لاما کابدت کبدی  
 اقدیه من زائر رام الدنوفلم  
 بسطعه من غرق فی الدمع منقده  
 خاف العیون فوافانی علی صجل  
 معطلا جیده الا من العجید  
 عاطیته الیکاس فاستحیت مدامتها  
 من ذلک الشنب العسول والبرد  
 حتی اذا غازلت اجفانه سنة  
 و صیرته ید الصیبا طوع یدی  
 اردت توسیده خدی و قلت له  
 فقال کفک عنی افضل الورد  
 فبان فی حرم لافدر یذعره  
 و بت ظمأت لم اصدر ولم ارد  
 یدرالم و یدر التم متمق  
 والافق محلولک الارحام من حسد  
 تعیر اللیل منه ایت مطلع  
 امدری اللیل ان البدر فی عندی  
 و در سال ۴۳۳ در گذشت  
 خوله بانج و سکون بروزن  
 دوره بمعنی ماده آهو از اعلام زنان  
 است و نام بیست زن صحابی از جمله  
 خوله دختر حکیم بن امیه همسر  
 عثمان بن مظعون از زنان نیکوکار  
 و همان زنی است که پس از مرگ  
 شویش خود را به پیغمبر هبه کرد

و این آیه فرود آمد و امرأة مؤمنة  
 ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي  
 ان يستنكحها خا لعة لك من دون  
 المؤمنین نیز نام خو له دختر جعفر بن  
 قیس حنفی است همسر امام علی بن  
 ایضاً اب و مادر محمد حنفیه و محمد  
 را با همان مناسبت این خو له گفتند  
 خوئی بافتح و سکون و کسر  
 لام و در آخر یای مشدد آنکس که  
 مال را خوب نگاهد ارد و نیکو آنرا  
 بکار اندازد از ایلام است و نام خوئی  
 بن اوس انصاری صحابی و نام خوئی  
 بن بزید اصبحی حامل سر امام عیسی (ع)  
 بکوه، زبانم و سکون به ایه بر سر  
 زبانها است غلط است

خونجی با ضم و سکون  
 منسوبست بخونج بروزن کوه و آن  
 نام قریه ایست در آذربایجان و افضل  
 ابن ابو عبد الله محمد بن ناماوار  
 (۱) خونجی در طبقه طبیبان و فیلسوفان  
 و فقیهان و صاحب کتاب کشف الاسرار  
 در منطق و کتاب الجمل نزد منطقی  
 و کتابی در ادب و حمیات و شرح مقاله  
 پیش ابن سینا و کتابی در حدود رسوم  
 و عقول و ۶۳۶ به آن منسوبست خوئی  
 (۱) ناماوار، رب فاورد که به معنی صاحب زبان

در قاهره مصر زیست و در پایان عمر  
 منصب قضا یافت و عز الدین محمد بن  
 حسن اربلی قصیدتی در مرثیه او گفت  
 و این بیت از آنست

قضى افضل الدنيا فلم يبق فاضل  
 و مات بموت العرجی الفضائل  
 خوئی با ضم و تشدید و او  
 مکتور منسوبست خوئی از شهرهای  
 آذر بایران و قیاس آن در نسبت خوئی  
 با یای مشدد است و اکووت بقلط  
 خوئی گویند و همین بیچ و خم نسبت  
 مرا بر آن داشت که آنرا در ضبط آرم  
 با آنکه بیشتر فارسی زبانان آن  
 شهر را شامند و از این شهر است  
 البرانسیم ناصر بن احمد بن بکر خوئی  
 در طبقه ادیبان زندی و شارح کتاب  
 اللمع ابن جنی و مترجم ۷۰۵ راز نظم  
 او است

نصیر ترا با کات ام کن  
 و هامة الراوم رعاة الامم  
 فتباً لعیش فصیر اللد و ام  
 و وجهان حیدر و رب المدم  
 نیز از این یارب نورست بن نام  
 بن زید بن خوئی در شهر اربل و ادیبان  
 و صاحب کتاب تنزیه القرآن الشریف  
 عنده ر صفة اللحن و اللحن یف

و مفتول ۵۴۹

خویند باضم و فتح مصغر خالد  
 بمعنی جاویدانک از اعلام است و نام  
 چندتن از شاعران از جمله خویند  
 بن معادل هذلی سرور قبیله هذیل و  
 در شمار شاعران و از اوست  
 لعنك للیاس غیر المریت  
 خیر من الطمع الحکاتب  
 و للریث تحفره بنا لنجا  
 ح خیر من العجل الغائب  
 یری الشاهد الحاضر المط

مشق ما لا یری الغائب  
 خیار با کسر اول بر وزن  
 کبار بمعنی گزیدن و از همین معنی  
 اختیار را گرفته اند و آنرا در ایرو  
 کار بکار برده اند و مقصود نیروی  
 گزیدن است خواه خوب را گزیند  
 و اینرا حسن اخبار گویند و خواه  
 بد را و اینرا سوء اختیار خوانند و آن  
 نام خیابن لوفی نهدی است در طیفه  
 شاعران اسلابی و از اوست در  
 لکوهش شراب

نهدي بن زيد ليس في الخمر راحة (۱)

(۱) نهدي بن زيد سریره نهديان است  
 و مقصود نیره نهدي است بخلاف مضاف  
 ای استی نهدي بن زيد یعنی ای نهدي بن  
 زيد زادگان

فلا تقر بها انی غیر فاعل  
 فانی و جدت النمر هیتاً و ام یزل  
 اخوان لخصر حلا لا شرار المنازل  
 فکم قدوا اینا من فنی ذی جهالة  
 صعبا بعد الزمان و طول تجاهل  
 و من سید قد قنعت هذلة  
 فعاش ذیلا ضحكة فی المعافل  
 فلك اقوام تمادوا بشر بها  
 فاضحوا وهم احدوة فی القوائل  
 و در زمان خلافت بزید بن معاویه  
 در گذشت

خیاط با فتح و تشدید بمعنی  
 دوختگر و این خیاط کنیت مشهور  
 ابو عبدالله احمد بن محمد بن علی دمشقی  
 است در طبقة کتابان و شاعران و از  
 اوست

وبالجرع حی کلاما عن ذکرهم  
 امانت الهوی منی فواداً واحبیه  
 تمیتهم بالرحمتین و دارهم  
 بوادی الفضا با بعد ما اتمناه  
 این خیاط شهرها بگردید و  
 سروران را مدیحت گفت و در حلب  
 حالیکه نهبست و پریشان حال بود  
 در آمد و باین حیوس شاعر مشهور  
 حلب این ترویبت نوشت

\* \* \*

لم یبق لی شی بیاع بدو هم  
 یکفیک منی منظری عن مغبری  
 الا بقایا ماء وجه منته  
 عن ان بیاع وقد وجدتك مشتری  
 ابن حیوس گفت اگر گفته بود  
 عن انت بیاع و انت نعم مشتری  
 نیکوتر بود و این خیاط در دمشق سال  
 ۵۱۷ در گذشت

خیام با فتح و تشدید بمعنی  
 خیمه نشین و خیمه هر جایگهی است  
 که از غیر آجر و سنگ و خشت سازند  
 خواه از چوب باشد و خواه از پارچه  
 و کسائیکه از لغت نوبسان خیام را  
 بمعنی خیمه دوز معنی کرده اند خطا  
 رفته اند و سازنده و فروشنده آنرا  
 خیمی گویند و خیام لقب ابو الفتح عمر  
 بن ابراهیم نیشابوری است در طبقه  
 مشاهیر فیلسوفان و ریاضی دانان و  
 منجمان و صاحب تصانیف مانند کسای  
 در جبر و مقابله و رساله در شرح  
 مشکلات اقلیدس و رساله در طبیعات  
 و رساله در کلیات وجود و رساله در  
 تعیین مقدار طلا و نقره در جسم مرکب  
 و رساله در کون و تکلیف و رساله  
 لو ازم الا محکمه و رساله در زیج  
 ملکشاهی و غیر اینها و چنانچه دیده

میشود مصنغات خیام نسبت به مقام فضل  
 و علمش اندک است و چیزیکه بیش  
 از هر چیز خیام را بزرگ کرد جسارتی  
 بود که در اظهار عقیدت دانت و هم  
 قدرتی که عقاید خود را بنظم و شر  
 آنهم بسیار روان و شیوا پرا کند و  
 خود را نیز خیام خواند تا همچون  
 خیمه نشینان در جهان زیست کند که  
 خفاه بدوشند نه بر دوش خفاه و از  
 خوبستن چنین گوید

اذا رضیت نفسی بیسر و بلغة  
 یحصلها بالحکمة کفی و سا عدی  
 امنت تصاریف الحوادث کلها  
 فکن یازمانی موعدی او مواعدی  
 ایس قضی الاملاک من دورها بان  
 تمید الی نفس جمیع الساعد  
 فیها نفس صبراً هت مقیلک انما  
 نخر ذراہ با تقضاض القوا عد  
 و نیز روان خود را در قدرت  
 بر بیرون دادن دانتشها و درون خوبستن  
 را بدور بودن از غمها و پلیدیها چنین  
 ستاید

یدیرلی دنیا بل السبعة الا ولی  
 بل الافق الاعلی اذا جاش خاطری  
 اصوم عن الفحشاء جبراً و خفیة  
 هفافاً و اقطاری بنفدیس فاطری



و اما نظم فارسی او با اندازه پخته و شیوا و روان است که بی اختیار بر دل نشیند چنانکه گفته است

این گوزم چون عاشق زاری بوده است  
در بند سر زلف نگاری بوده است  
این دسته که در گردن اومی بینی  
دستی است که بر گردن یاری بوده است  
گر گوهر علت نسفتم هر گز  
و در گرد گنه زرخ نرفتم هر گز  
نو مید نیم ز بار گناه حکر مت  
زیرا که بکیرا دو نکفتم هر گز  
نا کرده گناه در جهان کیست بگو  
و انکس که گنه نکرد چون زیست بگو  
من بد کنم و نو بد مکافات دمی  
پس فرق میان من و تو چیست بگو  
و باید دانست که مجموع رباعیاتی

که بخیام نسبت داده و بنام او چاپ کرده اند ازار نیست و سخن آکس که هفده رباعی او دانسته است دور از صواب نیست و خیام از پایه دانش گستر نبوده بلکه از پرا کندن آن بخل و رزینده است و گواه آن قدرت طبع و قلم او است بر نظم و نثر و روانی مایه دانش او است بر تصنیف و با این وصف آثاریکه از او مانده در جنب فضل و شهرتش بسیار ناچیز است و

در این باره نیز از او حکایت کنند که حجة الاسلام غزالی از او پرسید اجزای فلک با آنکه متشا به است تعیین پاک جز و توجیح آن در حرکت قطعه چیست خیام رشته سخن را در حرکت کشید که حرکت از چه مقوله است و آنقدر در این باره سخن گفت که اذان نماز ظهر را گفتند غزالی برخاست و رفت بی آنکه پاسخ پرسش خود را در یافت کرده باشد و خیام در سال ۵۱۷ در گذشت و قبرش در خارج شهر نیشابور مشهور است

**خیبری** بافتح و سکون پروزن حیدری بمعنی مار سیاه نام خیبری بن نعمان طائی صحابی است نیز نام خیبری بن هلی بن طعان سکونی از معدنان خاصه

**خیران** پروزن خیران از اعلام است و نام خیران بن خادم قرطیسی از معدنان امامیه و ابن خیران کنیت مشهور ولی الدوله ابو محمد احمد بن هلی بن خیران مصری است در شمار ادیبان و شاعران و در روزگار مناسی خود گفته است

عشق الزمان بنوه جهلامنهم  
و علمت سور صنیمه نشسته